

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روایاتی که در اینجا آمده مختلف است و همین اختلافی که در اینجا هست موجب تشتت آراء و اقوال شده. یکی از مسایلی که در اینجا مطرح است این است که بعضی‌ها برای رفع این تشتت، روایاتی را که مادون بلوغ است حمل بر استحباب کردند و روایاتی که سنش به همان سن بلوغ عرفی است که پانزده سال و اینها است، حمل بر وجوب کردند.

اما اگر ما در این روایات دقت کنیم می‌بینیم که سیاق سیاق واحد است و استحباب دلیل می‌خواهد. مثلاً در روایت حمزة بن حمران که در آن خمسة عشر آمده، [در این روایت جنبه وجوب آمده دیگر،] قال سئلتُ ابا جعفر عليه السلام قلتُ له متى يجب على الغلام ان يؤخذ بالحدود التامة و تُقام عليه و

يُؤخَذُ بِهَا فَقَالَ إِذَا خَرَجَ عَنْهُ الْيَتِيمُ وَ أَدْرَكَ قَلْتُ
فَلذَلِكَ حَدٌّ يَعْرِفُ فَقَالَ إِذَا احْتَلَمَ أَوْ بَلَغَ خَمْسَ عَشْرَةَ
سَنَةً أَوْ عَشْرًا وَ انبَتَ أُقِيمَتَ عَلَيْهِ الْحُدُودُ التَّامَةَ وَ أُخِذَ
بِهَا وَ أُخِذَتْ لَهُ قَلْتُ فَلجارية متى تجب عليها الحدود
التامة و تؤخذُ بها و يؤخذُ لها قال إنَّ الجارية ليست
مثل الغلام إنَّ الجارية إذا تزوجت و دُخِلَ بِهَا وَ لها
تسع سنين ذهبَ عَنْهُ الْيَتِيمُ وَ دُفِعَ إِلَيْهَا مَالُهَا وَ جاز
أمرُها في الشراء و البيع و أُقِيمَتَ عَلَيْهَا الْحُدُودُ التامة
وَ أُخِذَ لَهَا وَ بِهَا. خب يك وجوب در اين جا صريح
است [و آن] اين است كه اين بايد به سن پانزده
سالگی برسد يا اينكه جاريه به سن نه سالگی و
ازدواج برسد، اين در اينجا دال بر وجوب است.

سؤال: ...؟

جواب: خب حالا اجازه بفرمائيد، منظور من اين
است كه سياق سياق واحد است. در بقیه روايات هم
همين طور است. من اين را خواستم بگويم تا اينكه
سياق اين خمسة عشرة را در اينجا ملاحظه كنيد تا
بعد بيائيم راجع به اينجا.

آن وقت روايتی كه در اينجا هست روايت
صحيح عن حسن بن علي و شاء عن ابا عبدالله عليه
السلام است، قال اذا بلغَ اشدَّهُ ثلاثة عشرة سنة و

سؤال: ...؟

جواب: آقا اصحابی که در اینجا می‌گفتند که پسر بچه در شش سالگی باید غسل بکند این سیره موجب ...؟!

سؤال: سیره فقهاء مورد نظر ماست.

جواب: همین است دیگر. همین فقهاء هستند که این احکام را میان مردم منتشر می‌کنند و تبدیل به سیره می‌شود. آن سیره‌ای که معلول و مسبب از روایات و این حرفها است که آن سیره اصلاً حجیت ندارد. سیره اصلاً حجیت ندارد در این مسائل. این همه اختلاف است. حالا این سیره از کجا آمده؟ چون اختلاف در روایات بوده آمدند یک حدی را تعیین کردند و آن حد بعد شده سیره. از باب ناچاری گفتند در پسر پانزده سال و دختر را گفتند نه سال نه اینکه این یک جنبه مستمری بوده که به خود امام علیه السلام برسد. لذا در همان موقع اصلاً نمی‌دانستند که چه باید بکنند. سؤال می‌کند و می‌گوید اَلذَّكَ حَدْ؟ معلوم است تا...، این روایت را از امام صادق نقل می‌کند، مردم تا زمان امام صادق چه کار می‌کردند؟ معلوم است که اصلاً این یک قضیه مبهمی بوده که کسی خبر نداشته و الا تا

زمان امام صادق علیه السلام برسد و تازه عمار از حضرت سوال بکند اَلذَّكَ حَدْ؟ معلوم می شود این قضیه خیلی آیکی بوده! مثلاً چه طور سن بلوغ که مهمترین قضیه است [ما قبول کنیم که تا آن موقع بیان نشده باشد؟] این غیر از این که آن مبنای ما در این جا باشد که در آن مبنا حد در اینجا نباید مشخص باشد، غیر از این هیچ چاره‌ای ندارد، حالا می‌گوییم که این چه نحوه عنوان مشیر است، یعنی اگر واقعاً بلوغ یک حدی داشت و آن حد [مشخص] بود از همان سال اول نزول تشریح بواسطه پیغمبر باید همه بدانند، چه طور در مورد خمر نیامدند اختلاف کنند که یابن رسول الله أ خمر حرام؟ از اول پیغمبر بیان کردند. یابن رسول الله زنا حلال او حرام؟ مثلاً صلاة ظهر چند رکعت است؟ اینها را که نمی‌آمدند بپرسند. اینها قضایای روشن و بدیهی بود. آن وقت قضیه بلوغ که اول شرط برای تکلیف هست، برای حرمت زنا و خمر و اینها است، چه طور این قضیه بلوغ تا زمان امام صادق یا زمان موسی بن جعفر علیهما السلام باید مخفی بماند؟ دیگر علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر روایت نقل می‌کند چند ساله! تا آن زمان چه طور این علی جعفر و این

بزرگان از اصحاب هیچ چیز نمی دانستند؟! اینها را باید تأمل کرد دیگر. پس معلوم می شود این سیره‌ای که بعد هست این سیره بیخود است.

سؤال: ...؟

جواب: آقا اصلاً اصل قضیه خراب بوده است.

سؤال: می خواهم بگویم یک چیزی وجود داشته

که آنها را مستغنی می کرده از سؤال.

جواب: وجود همین بوده، مثل قضیه‌ای که ...،

مستغنی نمی کرد. آن چیزی را که اینها یقین داشتند

این است که پسر و دختر به سن رشد جسمانی و

رشد عقلانی برسند، این برای آنها مسلم بوده و چون

در آن موقع اصلاً بطور کلی مسئله یک مسئله قابل

اندازه‌ای نبوده لذا فرض کنید که اختلاف بوده، شک

می کردند که مثلاً این آیا هست یا نیست و گیر

می کردند. شاید در زمان امام سجاد علیه السلام

روایاتی بوده و محو شده، منتهی دیگر در زمان

صادقین روایات در آنجا گسترش پیدا کرده. و دیگر

در زمان امام صادق از امام صادق صریحاً می پرسند

که یا بن رسول الله حدی را شما برای ما تعیین کنید

که ما طبق آن حد [عمل کنیم]. بعد حضرت هم در

اینجا حدّ را تعیین می‌کند. این حدی را که حضرت در اینجا تعیین می‌کند خودش دلیل بر این است که اصلاً حدّی وجود ندارد منتهی حضرت از باب امارات و عنوان مشیر، یک حدی را به نحو متعارف تعیین می‌کند.

چون به نحو اماره تعیین می‌شود لذا می‌بینیم این همه اختلاف هم وجود دارد. در یک روایت سیزده ساله، در یک روایت چهارده ساله، در یک روایت ۱۵ ساله، در یک روایت احتلام است، احتلام قبل از سیزده سال، احتلام بعد از سیزده سال، در یک روایت ۹ سال، در یک روایت ازدواج دختر است، در یک روایت طمث است، در یک روایت سیزده سال برای دختر است، این همه اضطرابی که الان در این قضیه است به خاطر این است که همه اینها می‌خواهند یک مطلب را بگویند و آن این است که پسر و دختر بفهمند که چه کار دارند می‌کنند، همین است و الاً مگر امکان دارد که شما جمع بکنید بین سیزده سال و بین پانزده سال تمام که دو سال فاصله است! این دو سال فاصله چیست؟

یا روایت سیزده سال را باید قبول کنیم یا پانزده سال را. یا بگوئید سیزده سال مستحب است و پانزده سال واجب است، خب به کدام قرینه؟ به همان دلیلی که ما می گوئیم سیزده سال مستحب است لعل اینکه پانزده سال هم مستحب باشد. سیاق سیاق واحد است نه اینکه حد آخرش دیگر پانزده سال است و دیگر ما قبل آن همه معفو عنه است. این منظور من است که وَجَبَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ، این که می گوید وَجَبَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ این وجوب چه هست؟ وجوب یعنی وجوب دیگر. یعنی اگر قرار باشد بر اینکه ما بگوئیم این وجوب در اینجا به معنای استحباب است، استحباب دلیل می خواهد که بعضی آمدند حمل بر استحباب کردند، سیاق سته سنین با سیاق ثلاثة عشر سنه با سیاق خمسة عشر سنه و با سیاق احتلام واحد، این وجوب صلاة همان است. حالا جالب این جاست که می فرماید فَإِنْ اِطَاعَ الصَّوْمَ وَجَبَ عَلَيْهِ الصِّيَامُ بر او صیام واجب است.

روایت دیگر: و روى فى الصحيح عن محمد بن

مسلم فى الصبى ...

سؤال: پس اطاق الصيام باز برای تأیید وجوب

است نه استحباب؟

جواب: وجوب است دیگر، بله دیگر. عرض

می‌کنم این در اینجا به معنای وجوب است. من
می‌خواهم اینکه سیاق سیاق واحد است را در اینجا
احراز کنم. بعد از اینکه احراز سیاق واحد را کردیم
آن وقت باید بینم این وجوب در اینجا چه معنا
دارد؟

سؤال: پس می‌تواند دو تا معنا داشته باشد، در

سته سنوات شما باید در وجوب تصرف کنید...

جواب: ما در همه تصرف می‌کنیم. ما در همه

اصلاً می‌گوئیم وجوب به معنای لزوم است. وجوب

نه به معنای استحباب است نه به معنای وجوب

مصطلح، هیچ کدام نیست. وجوب به معنای لازم

است، يَلْزَمُ عَلَيْهِ، به او لازم است منتهی لزوم مراتب

دارد. يَلْزَمُ يَعْنِي بَايَد اَيْن رَا بَه كَار بَگِيرِيد، باید این

را وادار به نماز بکنید، این معنا معنای لزوم است.

تَجِبُ در اینجا به این معناست و الا مگر برای امام

عليه السلام اشکالی دارد که بگویند يَسْتَجِبُ لَهُ؟

اشکال ندارد. پس چرا می‌گویند يَجِبُ؟ یعنی آقا این

قضیه صلاة این است که این بچه مسلمان از وقتی

که چیز می‌فهمد بایستی که نسبت به عبادات و اینها

اهتمام داشته باشد. از شش سالگی باید اهتمام داشته

باشد. این معنا، معنای وجوب است. هفت سالگی

اهتمام اشد، هشت سالگی اشد، عشر سنوات اشد، ثلاث عشر سنوات اشد، خمس عشر سنوات دیگر مرحله اشد. این سیری است که از لزوم است و الا حضرت... من دیروز گفتم، گفتم علت اینکه امام علیه السلام در این جا معنای وجوب و معنای لزوم را می خواهد بخاطر این است که مسئله سهل گرفته نشود. اگر حضرت بگوید نه، مستحب است یا هر وقت عقل پیدا بکند مستحب است، طرف دیگر می گوید من تا چهل سالگی هم عقل ندارم. بخاطر اینکه مسئله سفت گرفته بشود و اهتمام به آن داده بشود حضرت در اینجا از اول قضیه را سفت می گیرد و می گوید از شش سالگی باید نماز بخواند.

سؤال: بالاخره با این بیانی که فرمودید کل این روایات خطابش به اولیاء می شود نه به خود افراد مکلف، پس در این صورت ما می توانیم بگوییم که هنوز آن وجوب اصلی که برای تکلیف است نیامده نسبت به افراد.

جواب: نه،

سؤال: لزوم معنا فرمودید

جواب: بله گفتیم که آن وجوب به معنای لزوم است. ولیکن یک وجوب دیگری را هم در اینجا

داریم و آن وجوبی است که دیگر شخص به یک قابلیت برای ادراک این تکلیف می‌رسد، آن همان حدودی است که پانزده سال ذکر می‌کند نه اینکه این قابلیت ادراک این تکلیف آن قابلیت است که فرض بکنید که در مورد حدود هم همین طور باشد، نه، در مورد صلاة و در مورد صوم این است قضیه اما در مورد مسائل دیگر نه، در مورد دفع مال آن طور نیست، در مورد دفع مال آن وقتی است که به آن رشد عقلی برای تجارت و اینها برسد، این فرق می‌کند و الا وجوب به معنای همان وجوب است، به معنای استحباب نیست.

روایت دیگر صحیح محمد بن مسلم...: متی تجب علیه الصلاة؟ خب محمد بن مسلم از استحباب که از امام صادق نمی‌پرسد از وجوب می‌پرسد و الا استحباب از دو سالگی هم بچه بلند شود نماز بخواند، خب بارک الله! آفرین! فقال إذا عقل الصلاة وقتی که نماز را بشناسد، عرف الصلاة، عقل یعنی بشناسد نماز را، بفهمد، بفهمد که چه طوری باید نماز بخواند. قلت متی يعقل الصلاة و تجب عليه؟ چه موقع می‌شناسد صلاة را و تعقل می‌کند و بر او

واجب است؟ ببیند و تَجِبُ! فقال لسته سنين شش سال. ببینید اینجا در این روایت امام علیه السلام تعقل صلاة را سته سنين می کند.

در یک روایت دیگر خمسة عشرَ سنه می کند، آن کدام روایت است؟ صحیحهُ علی بن جعفر عن اخیه، موسی، قال سئلتُ عن الغلام متى يجب عليه الصوم و الصلاة؟ قال اذا راهق اللحم و عَرَفَ الصلاة و الصوم. این عَرَفَ یعنی همان عَقِلَ. چه شد؟ در یک جا امام صادق علیه السلام می فرماید در شش سالگی اگر تعقل صلاة را بکند برایش واجب است، در یک جا امام می فرماید اگر پانزده سالگی، راهق اللحم یعنی پانزده سالگی دیگر، راهق یعنی مقارن، راهقَ ای دان، نزدیک بشود، اقترب، نزدیک به آن بشود.

خب در اینجا این دو روایت را چه طور می شود با همدیگر وفقش داد؟ روایت هم روایت صحیح است، صحیح علی بن جعفر است از برادرش حضرت موسی بن جعفر، حضرت می فرماید که اذا عَرَفَ الصلاة و الصوم، بشناسد صلاة و صوم را، پس معلوم می شود که این عرفان تا آن عرفان فرق می کند. این عرفان و این تعقل تا آن تعقل سته

سنوات، تفاوت دارد چون آن طوری که یک بچه شش ساله تعقل صلاة را بکند خب مسلم است که یک بچه پانزده سال با او فرق می کند. یک بچه پانزده ساله ای که موقع احتلامش است، خب خیلی تفاوت می کند. پس معلوم می شود این مراتب عقلی که در این روایات است، این مراتب عقل موجب مراتب وجوبی می شود که در این روایات است. ما از تعقل، پی به آن می بریم. چون آن تجب این جا هم هست، **تَجِبُ إِذَا عَقَلَ لَسْتَهُ سَنِينَ**، تجب اذا عَقَلَ لخمسة عشر سنين. یا باید بگوئیم این دروغ است یا آن دروغ است، تفاوت هم تفاوت کم که نیست، یک ماه و دو ماه که نیست نه سال تفاوت بینشان است، یعنی یک برابر و نیم شش سال تفاوت است در اینجا. خب در اینجا معنایش این است که وجوب در این جا به معنای استحباب نیست چون لم يقل احدٌ به اینکه وجوب در خمسة عشر...

... نیست بلکه وجوب به معنای لزوم است، لزوم هم که مراتبی دارد. **يَلْزَمُ** یعنی همان معنای عرفی که خودمان از لزوم می فهمیم. همان معنا. یعنی وادار شدن. این وادار شدن مراتبی دارد. یک وادارشدنی که لا يَتَخَلَّفُ أَبَدًا است، یک وادارشدنی که به معنای

رها نشدن است. به معنای عدم الترتک است. لا
یُترک، به این معنا نه به معنای آن الزام بتی و قطعی
که اگر بیهوش هم است آن قدر بزنند او را تا به
هوش بیاید و نماز صبح را بخواند. این جور هم
دیگر نیست. خب این مسئله اول در مورد وجوب.

البته معنای وجوب در این جا با معنای کتابت
چون در بعضی از روایات دیگر به معنای کُتِبَ است
در این جا هم مسئله همان طور است. چون در اینجا
در صحیحۀ علی بن وِشّا داریم که: إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ
ثَلَاثَ عَشْرَ سَنَةً وَ دَخَلَ فِي أَرْبَعَةٍ عَشْرٍ وَجَبَ عَلَيْهِ مَا
وَجَبَ عَلَى الْمُحْتَلَمِينَ، واجب است بر او. بعد این
كُتِبَتْ عَلَيْهِ السَّيِّئَاتُ وَ كُتِبَتْ عَلَيْهِ الْحَسَنَاتُ، پس
معلوم می شود که این کتب به معنای وَجَبَ است، بر
او نوشته می شود یعنی بر او ثبت می شود، به حسابش
آورده می شود، این مطلب به حسابش می آید. یا
اینکه در روایت عبدالله بن سنان که عرض کردم این
که در این جا دارد که این روایت صحیح نیست این
به خاطر این است که در طریقهش موسی بن بکیر
است که واقفی بوده و به خاطر این، روایت روایت
غیر صحیح است اما دیروز عرض کردیم که روایات
موسی بن بکیر معمولاً بها است. عن ابی عبدالله علیه

السلام می‌فرماید: إِذَا بَلَغَ الْغُلَامَ ثَلَاثَ عَشَرَ سَنَةً
كُتِبَ لَهُ الْحَسَنَةُ وَ كُتِبَ عَلَيْهِ السَّيِّئَةُ وَ عُقِبَ وَ إِذَا
بَلَغَتْ الْجَارِيَةُ تِسْعَةَ سِنِينَ وَ كَذَلِكَ وَ ذَلِكَ عَنْهَا
تَحِيضٌ لِتِسْعَةِ سِنِينَ، خُبِّدْرَ اَيْنَجَا هَم كَتَبْ بَه مَعْنَا
وَجِبْ اِسْتِ چُون اَن وَجِبْ كَه در اَنجَا بود همان
وَجِبْ در اَيْنَجَا هَم هَسْت دِيگَر چُون وَقْتِي كَه مَعْيَار
ثَلَاثَ عَشَرَ سَنَةً بَاشْد در اَنجَا اَن حَكْمِي كَه بِرْ ثَلَاثَ
عَشَرَ سَنَةً مَرْتَبْ اِسْتِ اَن حَكْمِ هَم در هَمِين جَا
مَرْتَبْ اِسْتِ مَتْنَهِي در اَيْنَجَا بَه مَعْنَا كَتَبْ اَمْدَه وَ
در اَنجَا بَه مَعْنَا يَجِبْ اَمْدَه. نَمِي شُود بَكُوئِيم در
اَنجَا يَجِبْ بَه مَعْنَا اِسْتِحْبَابْ اِسْتِ اَمَّا كَتَبْ در اَيْنَجَا
بَه مَعْنَا وَجُوبْ اِسْتِ. اَيْنِ اَمْتِيَازْ هَم در اَيْنَجَا
مَسْتَحِيلْ اِسْتِ.

عليهذا مجموع روایاتی که در باب بلوغ آمده و
معنای آنها معنای تَجِبْ هَسْت ما نَمِي تُوَانِيم اَيْنِ
تَجِبْ رَا بَه مَعْنَا اِسْتِحْبَابْ حَمْلْ كَنِيم. اَيْنِ ما حَصْلْ
اَيْنِ رُوَايَاتِي كَه در اَيْنَجَا اِسْتِ.

خُبِّدْرَ اَيْنَجَا هَم كَتَبْ بَه مَعْنَا اِسْتِحْبَابْ اِسْتِ اَمَّا كَتَبْ در اَيْنَجَا
مَعْنَا يَجِبْ اَمْدَه. نَمِي شُود بَكُوئِيم در اَيْنَجَا
اِسْتِ اَمَّا كَتَبْ در اَيْنَجَا بَه مَعْنَا اِسْتِحْبَابْ اِسْتِ اَمَّا
كَتَبْ در اَيْنَجَا بَه مَعْنَا اِسْتِحْبَابْ اِسْتِ اَمَّا كَتَبْ در اَيْنَجَا
بَه مَعْنَا وَجُوبْ اِسْتِ. اَيْنِ اَمْتِيَازْ هَم در اَيْنَجَا
مَسْتَحِيلْ اِسْتِ.

این ثلاث عشر سنه را نگاه می‌کنیم.

ببینید روایت اول که روایت، روایت صریح است روایت موثقه عمار سابطی عن ابی عبدالله علیه السلام است: قال سئلته عن الغلام متى تجب عليه الصلاة؟ این روایت از وجوب صلاة سؤال می‌کند که حضرت می‌فرماید: إذا اتى عليه ثلاث عشر سنه تجب عليه الصلاة این سیزده سال، ثلاث عشر سنه را حضرت در این جا به معنای وجوب صلاة گرفته‌اند. به معنای بلوغ نگرفته‌اند ها، به معنای وجوب صلاة گرفتند. خیلی خب فإن احتلم قبل ذلك فقد وجب عليه الصلاة و جرى عليه القلم اگر قبل از این محتلم بشود واجب است بر او صلاة و جاری می‌شود بر او قلم. در این جا معلوم می‌شود که حضرت سیزده سال را با احتلام قرین قرار داده، یا سیزده سال یا احتلام، احتلام قبل از ثلاث عشر سنه، در مورد جاریه هم مثل ذلك، و الجارية مثل ذلك ان اتى عليها ثلاث عشر سنه او حاضت قبل ذلك یعنی یا سیزده سال بر او بیاید یا این که این حیض بشود قبل از ثلاث عشر سنه، این فقد وجبت عليها الصلاة و جرى عليها القلم این روایت دقیقاً پسر و دختر را عین هم قرار می‌دهد. یعنی از نظر سنی

سن پسر و سن دختر ثلاث عشر سنه است. در هر دو یکی است. و از نقطه نظر احتلام، بین احتلام و بین طمث را هم در این جا فرقی نمی گذارد. احتلام قبل از ثلاث عشر سنه، حیض قبل از ثلاث عشر سنه، این روایت دیگر هیچ گونه شک و شبهه‌ای را باقی نمی گذارد و خیلی دیگر معنایش معنای روشنی است. خب این یک روایت که سیزده سال در اینجا ملاک است.

روایت دیگر، صحیحہ علی بن جعفر است عن أخیه موسی بن جعفر که الان خواندیم، اینجا می فرماید: قال سئلته عن الغلام متى يجب - این از پسر سؤال می کند از دختر سؤال نمی کند - متى يجب عليه الصوم و الصلاة؟ قال اذا راهق الحلم وقتی که نزدیک احتلام برسد و عَرِفَ الصلاة و الصوم و نماز و روزه را بشناسد، یعنی تعقل کند، اهمیتش را پی ببرد، به اهمیت نماز پی ببرد، به اهمیت روزه پی ببرد، به خصوصیاتش پی ببرد، پی بردن، عَرِفَ نه به معنای این است که چه طوری نماز می خوانند، یعنی موقعیت و ماهیت و وزان نماز و اهمیتش در شریعت، این اهمیت برایش روشن بشود. این معنا، معنای عَرِفَ و عَقِلَ است که

حضرت در اینجا ذکر کرده‌اند. خب در اینجا راهق الحُلم یعنی نزدیک بشود، این هم معنایش همین است دیگر، یعنی کسی که سیزده سالش تمام بشود و وارد چهارده سال بشود این دیگر نزدیک احتلام است دیگر، بچه یا در پانزده سالگی محتمل می‌شود یا همان حدود چهارده به بعد دیگر، یعنی در همان نزدیک های چهارده سال است. پس این روایت هم با روایت اول تعارضی تا اینجا ندارد، یعنی این دو روایت با همدیگر متعارضین نیستند.

البته خب یک مسئله‌ای در اینجا هست، یک مطلبی را در اینجا اضافه می‌کند حضرت موسی بن جعفر علیه السلام که و عرف الصلاة و الصوم است وقتی که نزدیک حُلم برسد و بشناسد نماز و روزه را، می‌توانیم بگوئیم که و عرف الصلاة و الصوم این واو در اینجا تقریباً می‌توان گفت عطف بیان است و تقریباً بیان راهق الحلم را می‌کند نه [اینکه] به معنای شرط [جداگانه ای باشد]، یعنی آن غلامی که راهق الحلم، هذا هو الغلام الذی يعرف الصلاة و الصوم کسی که به چهارده سالگی می‌رسد تقریباً در اینجا دیگر معنای صلاة و صوم را می‌فهمد دیگر نه اینکه بگوئیم یک شرط جدایی است که ممکن است تا

بیست سالگی هم نفهمد، نه، بچه چهارده سال معنی
صلاة و صوم را تقریباً می‌فهمد، آن وزانش را
می‌فهمد. این هم یک روایت که می‌توانیم بگوئیم
دیگر با روایت بالا معارض نیست.

روایت ثالته روایت صحیحۀ عبدالله بن سنان
است، عن ابی عبدالله علیه السلام، قال إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ
وقتی که به اشدّش برسد، اشدّ چیست؟ ثلاث عشر
سنه، سیزده سال، به سیزده سال برسد و دَخَلَ فِي
اربعه عشر سنه، اینکه در آیات قرآن در بحث اشدّ
آن وقت صحبت بود با آقای ... که من می‌گفتم
سیزده سال است در اینجا خودش تصریح شده
دیگر، **وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ**

نَجْرِي الْمُحْسِنِينَ ﴿یوسف، ۲۲﴾ این در اینجا همین
دخول در اربعة عشره است، این دخول در اربعة
عشره مصادف بود با وقتی که **وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ**
بِهَا ... ﴿یوسف، ۲۴﴾ این در این زمان واقع شد
... لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ ... ﴿یوسف، ۲۴﴾

خب این بلغ اشدّه، ثلاث عشر سنه باشد، این اشدّ را
در اینجا در نظر داشته باشید تا بعد در بحث اشدّی
که راجع به مال بود، آن مطلبی را که آن روز گفتم
اینجا به درد می‌خورد که اشدّ به معنای بلوغ عقلی

است نه به معنای بلوغ جسمی و الاّ معنی ندارد که
 در آنجا هجده سال را، پنج سال بعد از سیزده سال
 را بگویند اَشُدُّ، بالاخره یا این [سیزده سال] اَشُدُّ
 است یا هجده سال اَشُدُّ است دیگر، آنجا که من
 گفتم منظور از اَشُدُّ بلوغ عقلی است که مقارن با
 گذشت این سنوات است برای این جهت است که
 امام صادق علیه السلام در اَشُدُّ صلاة سیزده سال را
 ذکر می کنند. در اَشُدُّ در صلاة نه در اَشُدُّ در دفع مال
 نه اَشُدُّ در بعضی از مسایل دیگر، سیزده سال را ذکر
 می کنند. اِذَا بَلَغَ اَشُدُّهُ ثَلَاثَ عَشْرَ سَنَةً وَ دَخَلَ فِي
 اَرْبَعَةِ عَشْرَ سَنَةٍ وَ جَبَّ عَلَيْهِ مَا وَ جَبَّ عَلَى الْمُحْتَلِمِينَ
 اِحْتَلَمَ اَنْ لَمْ يَحْتَلَمْ. پس این هم با آن روایات بالا
 فرق نمی کند. روایت بالا فَاِنْ اِحْتَلَمَ قَبْلَ ذَلِكَ این
 هم در هر صورت یکی است و کتب علیه السّیّات و
 کتب لَهُ الْحَسَنَاتِ وَ جَازَ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ اِلَّا اَنْ يَكُونَ
 ضَعِيفًا او سفیها مگر اینکه ضعیف باشد، اگر ضعیف
 بدنی باشد صلاة و صوم بر او واجب نیست، این را
 دقت کنید، یا سفیه باشد [که در آنجا] هم مسئله
 همین طور است. این هم یک روایت.

یک روایت دیگر هست که در مورد غلام با
 روایتهای دیگر تطبیق می کند [ولی] در مورد جاریه

تطبيق نمی کند. حالا البته تطبيق می کند هم [یعنی] تا حدودی می شود تطبيقش داد، روایت عبدالله بن سنان است، همین روایت غیر صحیح، روایتی که در طریقش موسی بن بکیر است، این روایت عن عبدالله بن سنان عن ابی عبدالله قال اذا بلغ الغلام ثلاث عشر سنه كتبت له الحسنه و كتبت عليه السيئه، این هم حسنه و هم سیئه بر او نوشته می شود، و عوقبَ و اذا بلغت الجارية تسع سنين فکذلك چرا؟ نه به تسع سنين، و ذلك أنّها تحيض لتسع سنين دليل را حیض تسع سنين آوردند، می توانیم بگوئیم این روایت منافاتی با روایتهای بالا ندارد، چرا؟ چون عمده را حیض آورده، حیض لتسع سنين، در روایتهای بالای بود که او حاضت قبل ذلک اگر قبل از ثلاث عشر سنين حیض بشود فقد وجب علیه و حضرت در اینجا نه سال را، تسع سنين را معیار قرار نداده، بلکه و ذلک أنّها تحيض را معیار قرار داده منتهی این و ذلک أنّها تحيض در تسع سنين معمولاً انجام می گیرد. این یک جمعی بین این روایات و عدم تنافی بین آنها بود که ان شاء الله فردا دوباره ما با اینها کار داریم.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ